

تأملی بر امکان سوژه‌ی سیاسی با توجه به نظریه‌ی ارنستو لاکلائو

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۲/۲۳

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۲/۲۲

محمدرضا تاجیک*

پریسا شکورزاده**

چکیده

ارنستو لاکلائو، نظریه‌پرداز پسامارکیست، تلاش می‌کند با رویکردی پساساختارگرایانه و با بسط نظریه‌ی گفتمان، مسائل و معضلات مارکسیسم را مورد بازبینی قرار دهد. سوژه سیاسی یکی از مسائلی است که سنت مارکسیستی از ابتدا با آن مواجه بوده و با توجه به تغییرات سیاسی و اجتماعی امروزی این مسئله پیچیده‌تر نیز شده است. لاکلائو برای تعریف و باز یافتن سوژه سیاسی از نظریه‌ی گفتمان بهره می‌برد و سوژه را در گفتمان شناسایی می‌کند؛ چیزی که آن را «موضوع سوژه» می‌خواند. با ایجاد آنتاگونیسم میان گفتمان‌ها و از جاد رفتگی گفتمان، سوژه دچار بحران هویت شده و ناچار به هویت‌یابی دوباره است؛ امری که «سوژه به‌مثابه مکان تصمیم» معرفی می‌شود. نظریه‌ی «پوپولیسم» لاکلائو در گام آخر ناظر بر شکل‌گیری سوژه‌ی جمعی و راستین سیاسی است که مهم‌ترین نظریه لاکلائو قلمداد می‌شود. براساس یافته‌های این تحقیق، نظریه‌ی لاکلائو درباره‌ی سوژه به‌مثابه مکان تصمیم، فلسفی‌ترین بخش نظریه‌ی اوست که او را در گفتگو با فیلسوفان مهم تاریخ قرار می‌دهد و امکان سخن گفتن از سوژه را از نو می‌آفریند.

واژگان کلیدی: لاکلائو، سوژه، پوپولیسم، گفتمان، مواضع سوژه، تصمیم.

صفحات: ۷۳-۵۲

شماره شاپا: 1735-739X
* دانشیار گروه علوم سیاسی،
دانشکده علوم اقتصادی
و سیاسی، دانشگاه شهید
بهشتی، تهران، ایران.

m_tajik@sbu.ac.ir

** دانش‌آموخته‌ی دکتری
فلسفه معاصر، دانشگاه
بین‌المللی امام‌خمینی، قزوین،
ایران. (نویسنده مسئول).

pshakourzadeh@
gmail.com

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

A Reflection on the Possibility of Political Subject According to Ernesto Laclau's Theory

Tajik, Mohammadreza*

Shakourzadeh, Parisa**

Abstract

Ernesto Laclau, the Post-Marxist theorist strives to re-examine problems of Marxism by implementing a Poststructuralist approach and developing discourse theory. Political subject is one of the issues which classic Marxism has always faced with and considering the social and political changes today it has become further complicated. Laclau uses discourse theory for defining and reviving political subject and identifies subject in discourse as "Subject Positions". With antagonism among discourses and their dislocation the subject goes through an identity crisis and has no choice but to re-identify, and by doing so, the subject is reintroduced as "subject as the distance from undecidability to decision". In the last step, Laclau's Populism theory indicates formation of collective and truly political subject which is considered his most important theory. According to the results of this study, Laclau's theory about subject as the distance from undecidability to decision is the most philosophical part of his theory which engages him in a dialogue with the prominent philosophers of the history and recreates the possibility of talking about subject.

Keywords: Decision, Discourse, Laclau, Populism, Subject, Subject Position.

* Associate Professor of Political Science at Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

** Graduate Student of Contemporary Philosophy at Imam Khomeini International University, Tehran, Iran.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

کتاب هژمونی و استراتژی سوسیالیستی، اثر دو متفکر پسامارکسیست، ارنستو لاکلاو و شاننل موف، تلاشی است برای ارائه‌ی نظریه‌ای پسامارکسیستی درباره‌ی سوېژکتیویته‌ی سیاسی که همراه با نقد و واسازی سنت مارکسیستی، امکان دوباره‌ای را برای سخن گفتن از سوژه‌ی انقلابی فراهم می‌کند. مدرنیته مشتاق کنشگر تاریخی نامحدودی بود که بتواند پربودگی نظم اجتماعی را تضمین کند؛ با این پیش‌فرض که عاملان تاریخی قادرند بر جزئیت‌باوری و محدودیت‌ها فائق بیایند و کلیت حقیقی مدرنیته محقق شود. اما لاکلاو (۱۹۶۶) برخلاف این دیدگاه، مخالف سوژه‌ی استعلایی فلسفه مدرن و هر تعریفی از سوژه است که آن را جوهری خودبنیاد، یک‌پارچه و ثابت در تمام تغییرات بداند. به‌باور او، ذات‌باوری همواره به‌طور استراتژیک در پی هویتی سفت و سخت برای داشتن مبنایی جهت حسابگری و عمل سیاسی بوده است. براساس کتاب هژمونی و استراتژی سوسیالیستی، سوژه دارای هویتی ازپیش‌ساخته‌شده و استعلایی نیست که نقشی در ساختن هویت خود داشته باشد. لاکلاو به نقدهای کلاسیکی اشاره می‌کند که پیش از او توسط نیچه، فروید، هیدگر و همچنین فوکو از سوژه‌ی عقلانی و استعلایی و همچنین سوژه به‌عنوان پایه‌ی روابط اجتماعی صورت گرفته است (Laclau, 1985a:115).

با توجه به نقد لاکلاو از سوژه‌ی فاعل و کنشگر مارکسیسم، این پرسش برمی‌آید که آیا نظریه‌ی او منتهی به بی‌کنشی پست‌مدرن و بستن راه هرگونه تغییر اجتماعی می‌گردد؟ لاکلاو (1985b) از طرد مفهوم سوژه همچون واحدی عقلانی که منشأ کنش‌های خود است توسط علوم اجتماعی جدید استقبال می‌کند و بر سهم روانکاوی و مارکسیسم در مرکزیت‌زدایی از سوژه تأکید می‌کند. اما از طرف دیگر، به عقیده‌ی وی نمی‌توان پرونده‌ی مقوله‌ی سوژه را مختومه دانست. از این‌رو، پرسش از چگونگی بازتعریف لاکلاو از سوژه و عرصه‌ی کنش او در این تحقیق راهبردی است. در واقع، لاکلاو به دنبال واسازی سوژه و گسترش عرصه‌ی کنش آن است. بدین‌منظور به نشان دادن تضادهای تصمیم‌ناپذیری و وضعیت شک‌آمیز و سردرگم آن می‌پردازد (لاکلاو، ۱۳۸۵: ۱۲۹). با وارونگی مفهوم کلاسیک سوېژکتیویته و مرکززدایی از سوژه، دیگر سوژه منشأ معنادهی به جهان نیست. لاکلاو تلاش می‌کند تا از طرفی موقعیتی برای سوژه‌ها در ساختار گفتمانی ایجاد کند و از طرف دیگر محلی برای عاملیت سوژه‌ها بیابد. این تمایز حاکی از تنش میان دو جهت‌گیری، یکی وفاداری به نظریه‌ی آلتوسری و دیگری تلاش برای بیرون‌کشیدن سوژه‌ی عامل از طریق مفهوم‌سازی جدیدی از سوژه است.

با بررسی نظریات لاکلاو، این مقاله سه نظریه درباره‌ی سوژه را در آثار او شناسایی می‌کند: **نظریه‌ی مواضع سوژه، نظریه‌ی سوژه و نظریه‌ی پوپولیسم**. به نظر نگارنده، این سه نظریه عبارت‌اند از مراحل تکوین نظریه‌ی لاکلاو درباره‌ی سوژه که برای فهم موضع لاکلاو لازم است به طور جداگانه به آنها پرداخته شود. این سه موضع نه نقض‌کننده‌ی یکدیگر، بلکه تکمیل‌کننده‌ی یکدیگر در اندیشه‌ی لاکلاو هستند. به طور خلاصه، لاکلاو از سوژه‌ای که در ساختار گرفتار شده است به سوی سوژه‌ای می‌رود که با شکاف در ساختار شکل می‌گیرد و درنهایت آن را تبدیل به سوژه‌ای جمعی می‌کند که تنها سخن گفتن از چنین سوژه‌هایی (جمع) را معنادار می‌یابد. بنابراین با افزودن پوپولیسم به‌عنوان بخش سوم از این تقسیم‌بندی، گامی در موشکافی نظریه‌ی لاکلاو برخواهیم داشت که مؤید جهشی خلاف انتظار در مفهوم سوژه است.

۱. پیشینه‌ی پژوهش

از آشنایی ایرانیان با مفهوم گفتمان و نظریه لاکلاو سال‌های بسیاری می‌گذرد. اما در یک دسته‌بندی کلی می‌توان ادعا کرد که توجه به نظریه لاکلاو تاکنون معطوف به دو بخش از نظریه لاکلاو، یعنی «گفتمان» و «پوپولیسم» و به تبع آن دو اثر «هژمونی و استراتژی سوسیالیستی» (۱۹۸۵) و «خرد پوپولیستی» (۲۰۰۵) بوده است که به منظور تحلیل متون یا پدیده‌های سیاسی به کار گرفته شده‌اند. این امر موجب غفلت از عمق فلسفی نظریه‌ی لاکلاو و مفاهیم فلسفی نظریه‌ی او و همچنین دیگر آثار او شده است. نظریه‌ی سوژه از جمله مفاهیمی است که با پرسش از آن علاوه بر فهم وجه فلسفی نظریه لاکلاو می‌توان به وجه عملی و کنش‌گرانه‌ی آن نیز راه برد. این درحالی است که تاکنون در مطالعات مربوط به این موضوع، به مفهوم سوژه در اندیشه لاکلاو پرداخته نشده است.

۲. چارچوب نظری

لاکلاو پسامارکسیسم را نتیجه‌ی کثیری از مداخلات سیاسی-نظری می‌داند که نسبت آن‌ها با مارکسیسم کلاسیک مشابه چیزی است که هیدگر ساخت‌گشایی^۱ از تاریخ انتولوژی می‌نامد. او در کتاب «تأملاتی تازه بر انقلاب زمان ما»، مقصود خود را بدین گونه روشن می‌کند که به کاربرد این مفهوم در تاریخ مارکسیسم به معنای فرارفتن از استنادهای فریبنده‌ی مفاهیم مارکسیستی چون طبقه و سرمایه‌داری و بازسازی معنای اصیلی است که مبنای این مفاهیم است (Laclau, 1990:93). لاکلاو و موف با رویکرد پساساختارگرایانه‌ی خود می‌کوشند نظریه‌ای با روش تحلیل گفتمانی بر پایه‌های مارکسیسم ساختارگرا بنا کنند و به تحلیل امر اجتماعی با ابزار گفتمانی بپردازند. در واقع، لاکلاو و موف گفتمان را از بستر زبان‌شناسی خارج می‌کنند و گفتمان در نظریه‌ی آن‌ها وجهی انتولوژیک پیدا می‌کند که براساس آن مفصل‌بندی نخستین سطح انتولوژیک بر ساخت واقعیت می‌گردد (Laclau, 1990:184)؛ چرا که تمایزی بین کردار گفتمانی و غیرگفتمانی وجود ندارد و هر ابژه‌ای بعنوان ابژه‌ی گفتمان برساخته شده است (Laclau & Mouffe, 1985a:107). با طرح نظریه‌ی گفتمان در سطح انتولوژیک، سوژه نیز معنایی گفتمانی می‌یابد که هویت آن در گروی گفتمان‌های متعدد است. از این‌رو، برای فهم مفهوم سوژه در نظریه‌ی لاکلاو ابتدا باید آن را در ارتباط با گفتمان مورد بررسی قرار داد. از سوی دیگر، برای تبیین نظریه‌ی سوژه ناگزیریم نظریه‌ی گفتمان لاکلاو را در ارتباط با مفاهیم مارکسیسم، روانکاوی و زبان‌شناسی مورد تأمل قرار دهیم. در این مقاله، از طریق نقد درونی متن و تحلیل آن تلاش شده است تا صورت‌بندی تازه‌ای از اندیشه‌ی ارنستو لاکلاو با مرکزیت مفهوم سوژه ارائه شود.

۳. مواضع سوژه^۱

به تصریح لاکلاو در کتاب هژمونی و استراتژی سوسیالیستی، آنتاگونیسم و پیکار هژمونیک نیازمند مفهومی از سوژه است که به کل توسط موقعیتی که در ساختار دارد، تعیین نشود و به این موقعیت تقلیل نیابد. یعنی سوژه با این که معلول ساختار است، دارای کنش در این ساختار باشد. در این اثر، سوژه همیشه به عنوان مواضع سوژه درک می‌شود که در مقابل مفهوم سوژه‌ی استعلایی و سوژه‌ی معنا بخش قرار دارد. او مقصود خود را از سوژه چنین بیان می‌کند که «هر وقت در این متن از مقوله‌ی سوژه استفاده کردیم، منظورمان مواضع سوژه در یک ساختار گفتمانی است» (Laclau & Mouffe, 1985a: 115). افراد نه تمامیت‌های منسجم که صرفاً هویت‌های ارجاعی‌اند که می‌بایست به‌رشته‌ای از مواضع سوژه‌ای مکان‌مند تقسیم شوند. او اعتراف می‌کند که انگاره‌ی «فرد» در رویکردش هیچ معنایی ندارد و تنها مواضع سوژه وجود دارند.

او پیش از هر چیز بر اهمیت تفکیک دو مسئله‌ای که در بحث‌های اخیر درباره‌ی مقوله‌ی سوژه خلط شده‌اند، اصرار می‌کند: مسئله‌ی «خصیصه‌ی گفتمانی یا پیشاگفتمانی مقوله‌ی سوژه» و مسئله‌ی «رابطه‌ی میان مواضع سوژه‌ی مختلف». به گفته‌ی او، مسئله‌ی اول نقش سازنده‌ای را که تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی به افراد نسبت داده‌اند، به پرسش می‌کشد. او تصور از سوژه به مثابه عاملی عقلانی و خودآگاه، سوژه به عنوان عاملی دارای وحدت و همگونی و سوژه به عنوان اصل روابط اجتماعی را مورد انتقاد قرار می‌دهد. سوژه همچون منشأ استعلایی امر اجتماعی را کنار می‌گذارد و امر اجتماعی را ساخته‌ای گفتمانی می‌داند. با این تفاوت که با وجود موجب ساختاری حاصل از آن، مفهومی از عاملیت را ممکن می‌سازد.

از نظر لاکلاو (1985a)، از آن جا که هر مواضع سوژه‌ای یک موقعیت گفتمانی است، مواضع سوژه‌ی متعدد نمی‌توانند به طور کامل در یک نظام بسته‌ی تفاوت‌ها تثبیت شوند. به همین دلیل نمی‌توانند مبنای روابط اجتماعی باشند. بدین ترتیب، با پذیرفتن این که هر مواضع سوژه‌ای گفتمانی است، مفهوم سوژه به عنوان تمامیتی مبنایی رد می‌شود. اگر هر مواضع سوژه‌ای موقعیتی گفتمانی باشد، با تعیین چندجانبه‌ی^۲ مواضعی توسط مواضع دیگر و پیش آمده بودن ضرورت در هر تفاوت گفتمانی مواجه هستیم. مقوله‌ی سوژه دارای همان ویژگی مبهم، ناقص و چندمعنایی است که تعیین چندجانبه به هر هویت گفتمانی نسبت می‌دهد. بستر آ یک تمامیت گفتمانی امکان‌پذیر نیست (یعنی جامعه ناممکن است) و موجب مشروط شدن هویت می‌شود.

بنابراین سوپژکتیویته‌ی عامل مشروط است و سوژه‌ی معنا بخش نمی‌تواند ساخته شود. او سوپژکتیویسم و ابژکتیویسم را بیانگر میل به پرشدگی‌ای می‌داند که همواره به تعویق افتاده است. ما با غیاب

فصلنامه رهپاوهی‌های سیاسی و بین‌المللی، دوره ۱۰، شماره ۳ (پیاپی ۵۷)، بهار ۹۸، تاریخ انتشار: خرداد ۹۸

^۱ برای بررسی این مفهوم از سوژه نزد لاکلاو، بر این آثار وی تمرکز بیشتری داشته‌ایم: هژمونی و استراتژی سوسیالیستی (۱۹۸۵)، سیاست و ایدئولوژی در نظریه مارکسیسم (۱۹۹۰) و مقاله‌ی جنبش‌های اجتماعی جدید و تکثر اجتماع (۱۹۸۵).

بخیه‌زدن نهایی مواجهیم و بازی تعین چندجانبه میان مواضع سوژه حاکی از امکان‌ناپذیری تمامی است که مفصل‌بندی هژمونیک را ممکن می‌سازد (Laclau & Mouffe, 1985a: 120-121).

بر اساس نظریه‌ی «مواضع سوژه»، سوژه همواره تعین‌ناپذیر است. یعنی گفتمان‌های متعارض سوژه را در مواضع مختلفی قرار می‌دهند که گاهی باعث ایجاد تضاد می‌شود. بدین ترتیب، هویت تصادفی و پیش‌آمده است، یعنی ممکن است نه ضروری. هویت‌های مختلف می‌توانند دارای رابطه‌ی خصمانه با یکدیگر باشند و یکدیگر را طرد کنند. «آنتاگونیسم» اشاره به تعارض میان گفتمان‌های مختلف در یک نظم گفتمانی^۱ خاص دارد. یعنی زمانی رخ می‌دهد که گفتمان‌های متعددِ برساننده‌ی هویت با یکدیگر تصادم کنند. «منطق هژمونی به‌عنوان منطق مفصل‌بندی پیش‌آمدگی خود هویت سوژه‌های هژمونیک را تعیین می‌کند (Laclau & Mouffe, 1985a: 85). در نتیجه، تثبیت نشدن شرط هر هویت اجتماعی می‌شود.

براساس نظریه‌ی گفتمان، هویت سوژه‌ها و ابژه‌ها رابطه‌ای^۲ و محصول کردار مفصل‌بندی است. معنای هویت‌های اجتماعی در پیوند با دال توسط عمل مفصل‌بندی تثبیت می‌شوند. اما این پیوند و در نتیجه هویت حاصل از آن ضروری نیستند. برای مثال، «کارگر» دارای معنا یا هویت ثابت نیست، بلکه وابسته به مفصل‌بندی دال‌هاست. بنابراین هویت و معنا نه چون ماهیت‌هایی ثابت و خودبسنده، بلکه محصول مفصل‌بندی در نظام تفاوت‌ها هستند که به‌ضرورت خودتعیین‌گر نیستند (Laclau, 1990b:30) و سوژه با یافتن موقعیت‌اش در گفتمان معنی می‌یابد. تحقق قانون مفصل‌بندی، هویتی را به دنبال دارد که در هر حال از قانون مفصل‌بندی حمایت می‌کند، اما از طرفی دیگر به‌عنوان عامل مفصل‌بندی در تعیین کارکرد قانون تصمیم می‌گیرد. به‌علاوه، سوژه مسئول تغییر و نهادن قوانین جدید است. هیچ صورت‌بندی گفتمانی‌ای خودبسنده نیست و نیازمند امری بیرونی در برساخته‌شدن‌اش است؛ چنان‌که هویت توسط امر دیگری تعیین می‌شود، آنتاگونیسم مانع یکی شدن هر هویت اجتماعی با خودش است (Laclau & Mouffe, 1985a:125). آنتاگونیسم خودهمانی مواضع سوژه را تضعیف می‌کند، اما نیاز به سوژه و تمایز مواضع سوژه را از بین نمی‌برد.

لاکلاو با به‌کارگیری مفهوم «فقدان» لکانی، مفهوم پیشین فوکوی‌اش یعنی «مواضع سوژه» را با مفهوم «سوژه‌ی فقدان» در ساختار تکمیل می‌کند (Laclau and zac, 1994:37). سوژه‌ی لاکلاو نه کاملاً درون ساختار است و نه کاملاً بیرون از آن، بلکه در شکاف موجود در خود ساختار ظاهر می‌شود. در اینجا او بسیار تحت‌تأثیر سوژه‌ی لکانی است که دچار یک هویت اجتماعی شکست خورده است. شکست این هویت همراه است با شکاف در سوژه‌کنیوخته اجتماعی. سوژه دارای شکاف بنیادین، چندپاره و مرکززدایی شده است. هیچ وقت خودش نخواهد بود و در گفتمان‌های متعدد هویت‌های متعددی خواهد داشت. در آثار بعد از هژمونی و استراتژی سوسیالیستی، لاکلاو مفهوم سوژه را به‌عنوان یک «ابژه‌ی شکست‌خورده» و «فاصله» از این

1 نظم گفتمانی اشاره به فضای اجتماعی‌ای دارد که در آن گفتمان‌های مختلف تا حدی قلمرو واحدی را تحت پوشش قرار می‌دهند و در رقابت با یکدیگر هستند.

2 relational

شکست (تصمیم‌ناپذیری به تصمیم) عرضه می‌کند. قابلیت سوژه برای خودتعیین‌گری بدون آنکه علت چیزی یا معلول چیزی باشد، از طریق کنش‌های مدام این‌همان‌شدن‌اش با ساختاری که در حال از دست رفتن است، به وجود می‌آید.

۴. سوژه به‌مثابه مکان تصمیم

لاکلائو گذر از موضع مرگ سوژه به سوژه‌های متکثر را نتیجه‌ی این امر می‌داند که دیگر یافتن مرکزی استعلایی برای سوژه امکان‌پذیر نیست و تفکر پست‌مدرن بر وجه متکثر سوژه متمرکز شده است. او بر هویت چندپاره‌ی عاملان تاریخی و همین‌طور جزئیت و خاص‌بودگی گروه‌ها که بر مبنای تفاوت بر ساخته می‌شوند، تأکید می‌کند. اراده‌های بالفعل و جزئی عاملان اجتماعی به‌هیچ وجه با امر اجتماعی به‌مثابه یک تمامیت و کلیت منطبق نمی‌شوند. پربودگی و تمامیت جامعه تحقق‌ناپذیر است و افراد نیز نمی‌توانند این پربودگی را برآورده کنند. لاکلائو بارها اشاره می‌کند که روند مارکسیسم ناگزیر به تئوری مواضع سوژه ختم می‌شد. در کتاب رهایی‌ها (۱۹۹۶) وی مفهوم مواضع سوژه را حاصل کلیتی ایزکتیو می‌داند که متفکران چپ به جای سوژه‌ی استعلایی قرار دادند و تاریخ را به روندی بدون سوژه تبدیل کردند.

لاکلائو (۱۹۹۶) با طرح نظریه‌ی «مرگ مرگ سوژه» راهی برای رهایی از مواضع سوژه-که به مکانی در تمامیت یعنی تاریخ تقلیل یافته و چیزی جز ابژه‌ی تجربه‌ی سوژه‌ی مطلق نیست- جستجو می‌کند. بنابراین با ازهم‌پاشیدن قلمروی سوژه‌ی مطلق (اشاره دارد به مرگ سوژه در نظریه‌ی چپ) امکان یک ابژه‌ی مطلق نیز از بین می‌رود و پیامدهای مرگ سوژه پدیدار می‌شوند؛ «مرگ مرگ سوژه». نشانه‌های تلاش لاکلائو برای بازگرداندن حیثیت کنش‌گر به سوژه در اینجا بازنمایان می‌شود: «ظهور دوباره‌ی سوژه به‌مثابه نتیجه‌ی مرگ خود» که محدودیت آن منشأ توان‌مندی‌اش است.

براساس نظریه‌ی گفتمان، هویت‌ها به‌خودی‌خود متعین نیستند و معنای آن‌ها در پیوند با دال‌های دیگر در مفصل‌بندی حاصل می‌شود. یعنی در صورت‌بندی گفتمانی، دال‌های دیگر هویت آن‌ها را تعیین می‌کنند. این هویت‌ها ماهیتی خودبسنده ندارند و معنایشان قابل‌تغییر است. در وضعیت آنتاگونیستی که هویتی به هویتی دیگر وابسته است، سوژه در وضعیتی دائماً متزلزل قرار دارد. هویت‌ها همچون امر اجتماعی ضروری دارای هویت قطعی نیستند. این امر دلالت بر «تصمیم‌ناپذیری» ساختار دارد. یافتن هویت تازه به سوژه انسجام می‌دهد و تصمیم‌ناپذیری و ممکن بودن آن محو می‌شود. یعنی سوژه توسط محصول خودش نابود و تبدیل به مواضع سوژه تازه می‌شود.

بدین ترتیب تمایز میان سوژه و مواضع سوژه که در هژمونی و استراتژی سوسیالیستی آشکار

۲ لاکلائو در نقد مارکسیسم سنتی مخالفت خود را با فرض عینیت و تمامیت جامعه و تقسیم آن به طبقات معین اعلام می‌کند و جامعه‌ی این همان را افسانه می‌خواند (Laclau, 1990b: 35). او با گذر از آینده‌ی پرولتاریا به‌عنوان عامل تاریخی، به دفاع از جنبش‌های اجتماعی جدید برمی‌خیزد. نه کلیت‌باوری مارکسیستی و نه جزئیت‌گرایی محض کنش‌گران اجتماعی مورد تأیید لاکلائو نیست؛ بلکه با به رسمیت شناختن این شکاف، بازنمایی موقت یک کلیت توسط جزئیت را مسیر دموکراسی می‌داند.

نبود، اینک در تبیین تولید و انتقال هویت اجتماعی و نیاز به سوژه آشکار می‌شود. لاکلاو جایی را برای عاملیت در منطق دال و گفتمان باز می‌کند و حدی از آزادی برای سوژه قائل می‌شود که سازگار با محدودیت‌های این همانی‌اش است. سوژه‌ی سیاسی نه صرفاً توسط ساختار تعیین می‌شود و نه ساختار را می‌سازد، بلکه سوژه‌ی سیاسی زمانی که هویت‌های اجتماعی در بحران هستند، ساخته می‌شود؛ بدین طریق که وقتی ضرورت ساختار از بین می‌رود و «فاصله‌ی از بین‌نرفتنی ساختار از خودش» اتفاق می‌افتد، ساختارها نیازمند بازسازی و مجبور به تصمیم‌گیری هستند (Laclau, 1990b: 44,60). ساختار چنان‌که گفتیم تصمیم‌ناپذیر است، اما برای آن که از پیش تعیین‌کننده نباشد، نیازمند تصمیم هستیم.

در واقع، مواضع سوژه در مواجهه با تصمیم‌ناپذیری خودش سوژه می‌شود. یعنی در لحظه‌ی تصمیم سوژه در مقام چیزی متفاوت از مواضع سوژه ظهور می‌کند. این تصمیم بیانگر هویت اولیه‌ی سوژه نیست، بلکه نیازمند کنش بازهویت‌یابی است. اما سوژه در ساختن خود همچون هویتی خودبسندۀ دچار شک شده و هویت سوژه دوباره می‌شود. سوژه‌ها^۱ به این دلیل می‌توانند وجود داشته باشند که شکافی که «سوژه»ها^۲ باید بر آن پل بزنند، در واقع گریزناپذیر است (Laclau, 1996:83). بنابراین سوژه بواسطه‌ی یک فقدان غیرضروری تعیین می‌یابد. او به سبب این فقدان مجبور است هویتی مناسب برای خود انتخاب کند. پس در مرحله‌ی تصمیم قرار می‌گیرد. اما در این‌همان‌شدن با یک ایژه باید با آنتاگونیسم مقابله کند. آنتاگونیسم که برسازنده‌ی سوژه است آن را از ایژکتیویته، یعنی از خودش در مقام ایژه، جدا می‌کند. بنابراین سوژه هرگز نمی‌تواند با خودش این‌همان شود (Laclau, 1990b:41). تصمیم منجر به برساختن مواضع سوژه جدیدی می‌شود که قادر به تأمین انسجام و ثبات موقت برای سوژه باشد.

این تصور لاکلاو از سوژه امکان سوژه‌ای است که تغییردهنده‌ی قانون است، یعنی سوژه هژمونیک که وی در آثار پس از هژمونی و استراتژی سوسیالیستی آن را دنبال می‌کند. بدین ترتیب لاکلاو از نظریه‌ی مواضع سوژه به سوی نظریه‌ای که برسازنده‌ی سوژه‌ی متفاوتی با نام‌های سوژه‌ی سیاسی، سوژه‌ی هژمونیک، سوژه‌ی انقلابی است، عزیمت می‌کند. نظریه‌ی سوژه‌ی لاکلاو که آن را متمایز از نظریه‌ی او درباره‌ی مواضع سوژه و نظریه‌ی پوپولیسیم مورد بررسی قرار می‌دهیم، از نظر نگارنده قلب نظریه‌ی او درباره‌ی سوژه محسوب می‌شود.

با فرارفتن از نظریات ساختارگرایانه، لاکلاو ساختارهای اجتماعی را مثل هر هویت یا عینیتی، همیشه از پیش به‌گونه‌ای دچار فقدان می‌داند و بر آن است که سوژه‌ی انقلابی بر این اساس ممکن است به‌وجود بیاید یا نیاید. در تشابه با دیدگاه مارکس، بحران در ساختار موجود، شرط

1 subjects

2 Subjects

در اینجا لاکلاو میان Subjects با S بزرگ و subjects با s کوچک تمایز قائل می‌شود. subjects سوژه‌ای است که از مرگ آن خبر داده شده و Subjects سوژه‌ی مورد نظر لاکلاو است که پس از مرگ سوژه پدیدار می‌شود.

لازم و ضروری برای درک پیشرفت سوژکتیویته‌ی انقلابی است و این بحران تنها به عاملیت سوژکتیو نمی‌تواند واگذار شود. البته لاکلائو مفهوم مورد نظر خود از بحران را از آنچه تصور مارکس است، متمایز می‌کند. او بیان می‌کند که «ازجادرفتگی‌ها» در نظریه‌ی مارکس را صرفاً می‌توانیم به معنی تضادهای درونی سرمایه‌داری بفهمیم که با پیشرفت سرمایه‌داری در درون آن به وجود می‌آید. به این ترتیب ازجادرفتگی‌ها «بخشی از فرآیندی می‌شوند که مسیر آن‌ها از پیش تعیین شده است» (Laclau, 1990b:40). در حالی که نزد لاکلائو مقوله‌ی ازجادرفتگی به فرآیندی ارجاع می‌دهد که پیش‌آمدگی ساختار گفتمانی به واسطه‌ی آن آشکار شده است. «ازجادرفتگی ردپای پیش‌آمدگی در ساختار است» (لاکلائو، ۱۳۸۵: ۱۲۴). این امر از نظر لاکلائو دائمی و ناشی از ناکاملی و تاریخی بودن گفتمان است.

از جادرفتگی به ظهور رخداد یا رخدادهایی اشاره دارد که نمی‌توانند بازنمایی شوند و در سطح نمادین جای بگیرند یا به بیانی دیگر، در ساختار گفتمانی آرام گیرند (Torfing, 1999:148). یک ساختار ازجادرفته، ساختاری باز و مرکززدوده است. این «مرکززدایی» ساختار از طریق فرآیندهای اجتماعی هویت‌های موجود را خرد کرده و موجب بحران هویت برای سوژه‌ها شده است. البته ازجادرفتگی تنها یک اتفاق تروماتیک نیست و وجه ایجابی نیز دارد. لاکلائو می‌گوید «آن‌ها همان‌طور که از طرفی هویت‌ها را تهدید می‌کنند، از طرف دیگر بنیادی هستند که هویت‌های جدید روی آنها ساخته می‌شوند». به سخنی دیگر، اگر ازجادرفتگی‌ها هویت و گفتمان را مختل می‌کنند، همچنین فقدان را در سطح معنا ایجاد می‌کنند که با ساختار گفتمانی جدید همسان می‌شود و تلاش می‌کند تا ساختار از جادرفته را بخیه بزند.

این شکست ساختار است و شکست مواضع سوژه که بخشی از ساختار هستند. بنابراین مفهوم از جادرفتگی نزد لاکلائو امکان برساخت کامل ساختار و سوژه را رد می‌کند. به نظر او، تنها راه جاگرفتن سوژه، از جادرفتگی ساختار است (Laclau, 1990b:41). امکان و آزادی سوژه در این واقعیت نهفته است که ساختار هرگز به‌طور کامل برساخته نشود. سوژه در شکاف یک ساختار ازجادرفته ظاهر می‌شود و خود و هویت خود را از طریق این‌همان‌شدن با چیزی که ساختار فقدان پنداشته، می‌سازد. در واقع سوژه چیزی نیست جز فاصله‌ی بین ساختار تصمیم‌ناپذیر و تصمیم برای چگونه ترمیم کردن شکافی در امر اجتماعی که به موجب ازجادرفتگی به وجود آمده است (Laclau, 1990b:30).

از منظر لاکلائو، ساختار نمی‌تواند ساختارمندی‌اش را تضمین کند (Laclau, 1116:92; 1990:60)؛ یعنی ساختار نمی‌تواند با اعطای معنایی ضروری به اجزایش انسجام و اتحاد خود را حفظ کند. ساختار در ساختن خود به‌عنوان یک ابژه‌ی خودبسند و خودهمان شکست خورده است. در این حالت، ساختار از جادرفته و تصمیم‌ناپذیر است. اما از آنجا که در معرض نابودی است، باید با یکی از امکان‌های پیش‌رویش این‌همانی کند. یعنی با یک دال برتر که او را انسجام ببخشد و هویتی پیش‌آمده به سوژه بدهد (سوژه خارج از فضای دال و ساختار افتراق‌ها نیست). هویت

اجتماعی‌ای که سوژه با آن این همان می‌شود، توسط ساختار یا از جادرفرنگی‌اش از پیش تعیین شده و قبل از این تصمیم هویت‌بخش وجود ندارد. بنابراین کنش سوژه (تصمیم) تقلیل‌پذیر به هویتی ابژکتیو نیست، بلکه ابژکتیویته‌ی اجتماعی را تولید می‌کند. در اینجا تمایز سوژه و مواضع سوژه آشکار می‌شود. سوژه امری سیاسی، انتولوژیکال و برسانده^۱ است، در حالی که مواضع سوژه اجتماعی، ابژکتیو و بر ساخته^۲ است (Laclau, 1996:103).

در این رهیافت، از جادرفرنگی ساختار و پیش‌آمده‌بودن حاصل از سامان‌های ممکن، ویژگی تصمیم‌ناپذیری ساختار را می‌نمایاند و تصمیم واقع‌کردن یکی از سامان‌هاست؛ چراکه این موجبیت ساختاری توسط خودش نمی‌تواند ایجاد شود و نیاز به مکمل^۳ دارد. مکمل ساختار همان تصمیم است. عمل تصمیم مهم‌تر از محتوای تصمیمی است که گرفته می‌شود. تصمیم در ساختار تصمیم‌ناپذیر برسانده‌ای که توسط حدود ساختار از پیش تعیین شده باشد، رخ می‌دهد؛ یعنی مبتنی بر قاعده‌ای فراتر نیست و موجبیت ساختار محتوای آن را تعیین نمی‌کند. بنابراین تصمیم نتیجه‌ی خلأ و شکاف ساختار است. اما از آنجا که نامتجانس با ساختار و ناکافی است، نقطه‌ی کور ساختار است؛ یعنی مبتنی بر قاعده‌ی از پیش تعیین شده‌ای گرفته نمی‌شود و به این معنا جنون‌آمیز است. اما از طرف دیگر، به این دلیل که تصمیم‌ها از میان تصمیم‌هایی گرفته می‌شوند که درون مرزهای ساختار است، این جنون قاعده‌مند است. بستر تصمیم هم تصمیم‌ناپذیری ساختاری را بنا به امور واقع محدود می‌کند و هم دامنه‌ی محتواهای بالقوه‌ی قابل بازنمایی برای تصمیم. در تحلیل چگونگی گذر میان تصمیم‌ناپذیری ساختار و تصمیم (کلّیت قانون به جزئیّت تصمیم) تنها حدود قلمرویی را که این گذر در آن ممکن است، می‌توان مشخص کرد. «عالی‌ترین شکل عقلانیت که جامعه می‌تواند بدان برسد، جنونی قاعده‌مند و سامان‌یافته است» (لاکلاو، ۱۳۸۵:۱۳۱).

«مواضع سوژه» معلول جبر ساختاری بودند اما «سوژه» معلول تصمیم است. «فضای تصمیم‌ناپذیری مکان سوژه است» (Laclau & zac, 1994:18) و لحظه‌ی تصمیم لحظه‌ی ظهور سوژه است. سوژه دارای ذاتی از آن خود و هویت از پیش معینی نیست، بلکه محتوای آن در فرآیند هویت‌یابی‌ای که در تصمیم رخ می‌دهد، تعیین می‌شود. بنابراین پیدایش سوژه در رابطه‌ی متقابل با پیدایش فقدان ساختار است که دال بر از جادرفرنگی است. سوژه مقارن است با تصمیم‌ناپذیری ساختار. در مواجهه با تصمیم‌ناپذیری ساختار دست به تصمیم می‌زند و این همان «فاصله‌ی تصمیم‌ناپذیری و تصمیم» است (Laclau, 2000:78-79; 1990:43).

از سویی دیگر، از جادرفرنگی منشأ آزادی نیز هست. البته این آزادی به طور ایجابی به دست نمی‌آید، بلکه ناشی از کنش‌های هویت‌یابی است که مبتنی بر تصمیم‌ناپذیری ساختاری هستند. این هویت‌یابی هرگز هویت کاملی را نمی‌سازد. «هر کنشی کنش‌سازی^۴ است...»

1 constitutive
2 constituted
3 supplement
4 locus
5 reconstruction

سوژه صورت‌های ازجادررفتگی ساختار است؛ صورت‌های فاصله‌ی از میان‌نرفتنی سوژه از خودش» (Laclau, 1990b:60). سوژه هرگز نمی‌تواند عینی باشد، چرا که عینیت توسط پیش‌آمدگی نابود می‌شود. بنابراین سوژه در جایگاه یک غیاب است. در فضایی موهوم که نسبتی با عینیت ساختاری ندارد. لاکلائو نتیجه می‌گیرد که «هر سوژه ای یک سوژه ی موهوم و افسانه‌ای است» (Laclau, 1990b:61). با واقعیت یافتن افسانه، سوژه در ساختار هضم می‌شود و تقلیل می‌یابد به «مواضع سوژه». همان‌طور که می‌بینیم لاکلائو به موضع خود در کتاب هژمونی و استراتژی سوسیالیستی که در آنجا سوژه چیزی نبود جز مواضع سوژه، اشاره می‌کند. درحالی‌که در تأملاتی تازه بر انقلاب زمان ما (1990b) رویکرد متفاوتی را پیش گرفته است و به دنبال یافتن سوژه‌ای مستقل از مواضع سوژه است.

٥. به سوی نظریه‌ای درباره پوپولیسم

لاکلائو اظهار می‌کند که مدلول پوپولیسم همیشه در تحلیل‌های جامعه‌شناسی مبهم بوده و به‌طورسنتی شامل پدیده‌های بسیاری بوده است. لاکلائو (1990b) ابهام موجود در واژه‌ی پوپولیسم را از اینجا می‌داند که در کاربردهای مختلف، در ارجاع به مبنایی است که مشترک لفظی است و این همان مردم است. ارجاع به مردم گفتمان را به گفتمانی پوپولیستی تبدیل می‌کند و درنهایت مردم عنصر اصلی پوپولیسم است. از آنجا که واژه‌ی «مردم»^۱ خود مفهومی مبهم است و تعریف مشخصی ندارد، بنابراین منشأ ابهام در مفهوم پوپولیسم نیز هست. لاکلائو (2005a) در پی یافتن مدلول حقیقی پوپولیسم نیست، بلکه می‌خواهد نشان دهد که «پوپولیسم هیچ مرجع واحدی ندارد. زیرا به پدیده‌های معینی نسبت داده نمی‌شود، بلکه مربوط است به منطق اجتماعی‌ای که بر پدیده‌های بسیاری اثرگذار است. پوپولیسم صرفاً روشی برای ساختن امر سیاسی است.»

لاکلائو (2005b) امکان‌ناپذیری تعریف پوپولیسم را نتیجه‌ی توصیف پوپولیسم به‌عنوان کنش سیاسی غیرعقلانی و دیکته‌شده می‌داند. او پیشنهاد می‌کند سؤال «پوپولیسم چیست؟» را با سؤال دیگری جابه‌جا کنیم: «پوپولیسم درمورد چه واقعیت اجتماعی و ایدئولوژیکی‌ای بکار می‌رود؟» همواره در پاسخ به این سؤال، عینیت‌های اجتماعی‌ای مثل طبقه یا تقسیمات اجتماعی دیگر فرض گرفته شده‌اند، درحالی‌که ضرورت آنها روشن نیست. از طرف دیگر، مبهم و نامعین بودن خود واقعیت جامعه نیز از دلایل مبهم بودن گفتمان‌های پوپولیستی است.

او در کتاب خرد پوپولیستی (2005a) مخالفت خود را با دو دیدگاه غالب جامعه‌شناسی اعلام می‌کند: اول، انواع فردگرایی است. انگاره‌ی فرد نزد لاکلائو کاملاً عاری از معناست. بر اساس نظریه‌ی او، افراد صرفاً هویت‌های ارجاعی قابل تقسیم به مواضع سوژه‌ای هستند. همچنین با دیدگاهی که گروه را واحدی بنیادین در تحلیل اجتماعی می‌داند و وجود اجتماعی گروه را بر ساختن سیاسی‌اش مقدم می‌داند، مخالف است. زیرا این دیدگاه با

قرار دادن سوژه‌ی سیاسی در پارادایم‌های ساختارگرا و عملکردگرا، آن را به تمامی منحل می‌کند.

لاکلاو در تحلیل‌اش از «روانشناسی توده» قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، نشان می‌دهد که توده در این دوره پدیدار سیاسی فریب‌خورده، نامعقول و احساساتی تلقی می‌شد که دارای منطق و عقلانیتی از آن خود نبود. نظریات پوپولیستی همیشه در گزند این بدنامی توده قرار داشتند. همچنین نظریه‌ی پوپولیستی لاکلاو از دیدگاه‌هایی در علوم اجتماعی که براساس آن‌ها «گروه» وجودی است که قبل از فرآیند نامیدن وجود دارد، فاصله می‌گیرد. نزد لاکلاو نام مردم علت و مبنای سوژه‌ی سیاسی و هرگونه سوژه‌ی کتیویته‌ی سیاسی می‌شود. منظور او از مردم گروه کم و بیش ثابتی از افراد نیست که به خاطر یک وضعیت از پیش معین اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... مردمی خاص قلمداد می‌شوند. برعکس، لاکلاو مردم را متعلق به یک جنبش پوپولیستی می‌داند که به طور گفتمانی برساخته شده است و مطالبات آنها تحت یک دال که جنبش را تعریف می‌کند، جمع شده‌اند (Krips, 2012,3).

بنابراین پوپولیسم از پیش موجود نیست، بلکه در طی فرآیندی به‌عنوان سوژه‌ی سیاسی برساخته می‌شود. «از این‌رو پوپولیسم مقوله‌ای ائتولوژیک است و نه اُنْتیک. به بیان دیگر، معنای آن را نباید در محتوایی سیاسی یا ایدئولوژیک جستجو کرد که کنش‌های یک گروه خاص را توصیف می‌کند، بلکه باید در نحوه‌ی خاص مفصل‌بندی محتواهای اجتماعی، سیاسی یا ایدئولوژیک جست» (Laclau, 2005b: 35).

لاکلاو در رویکرد نظری خود در باب «برساخت مردم» سه مقوله را مرکزی می‌داند: ۱. گفتمان؛ ۲. دال‌های تهی و هژمونی؛ ۳. رتوریک^۱.

او با طرح دوباره‌ی مقوله‌ی گفتمان در پی آن است که مرکزیت مقوله‌ی نسبت را برای نشان دادن تمایز پوپولیسم موردنظرش از رویکردهای معاصر نشان دهد. گفتمان به‌عنوان مبنای عینیت، مجموعه‌ای از عناصر است که در نسبت با یکدیگر برساخته می‌شوند. «بنابراین نسبت^۲ و عینیت^۳ مترادف هستند» (Laclau, 2005a:68) این مجموعه‌ی افتراقات برای داشتن تمامیت نیازمند امر بیرونی برسازنده‌ای است که نسبت به تمامیت درونی است. این امر بیرونی باید عنصر منحصربه‌فردی باشد که تمامیت از خودش بیرون گذاشته است و همه‌ی افتراقات نسبت به آن هم‌ارزند؛ «هم ارز در طرد مشترک هویت بیرون گذاشته شده» است (Laclau, 2005a:70). در تنش بین منطق تفاوت و هم‌ارزی است که همهی هویت‌ها ساخته می‌شوند. ما در نهایت با یک تمامیت شکست‌خورده مواجهیم؛ «مکان یک پُری دست‌نیافتنی» (Laclau, 2005a:70). برای رسیدن به تمامیت ضروری ولی غیرممکن، یکی از افتراقات جزئی نقش بازنمایی تمامیت را به

1 naming
2 Rhetoric
3 relation
4 objectivity

عهده می‌گیرد. لاکلائو این عمل را هژمونی می‌خواند و هویت هژمونیک را ترتیبی از دال‌های تهی می‌داند که با تجسد یک پُری دست‌نیافتنی توسط جزئیت حاصل شده است.

لاکلائو برساخت سیاسی مردم را امری رتوریک می‌داند. جابه‌جایی رتوریکال وقتی است که یک اصطلاح لفظی^۱ با یک اصطلاح صوری^۲ جابه‌جا شود. ضرورت یک نام و ایزه‌ای برای بازنمایی و نیاز به دال تهی در امر دلالت، حاکی از دژکاربردی^۳ بودن این کردار هژمونیک است. یعنی به کارگیری نام مردم نه در معنای لفظی آن بلکه در معنای رتوریک آن است. مردم نامی است که با جابه‌جایی رتوریکال می‌تواند نقش دال تهی را برعهده بگیرد (Laclau, 2005a: 71-72).

به باور لاکلائو، در «خرد پوپولیستی» باید میان دو «نام» مردم تفاوت قائل شد: مردم به‌عنوان کنش‌گر سیاسی، یا دالی در گفتمان سیاسی و مردم به‌عنوان سوژه‌ی امر سیاسی. به همین ترتیب، پوپولیسم دارای دو نمود است: از طرفی پوپولیسم یک منطق امر اجتماعی خاص را توصیف می‌کند و «مردم» صرفاً نام/دال -یا یکی از نام/دال‌های ممکن- است که وحدت هویت‌های پوپولار را تضمین می‌کند. می‌توانیم مردم را در این معنا با هویت یا عامل اجتماعی یکسان بدانیم. از طرف دیگر، پوپولیسم نام سوژه‌ی فقط سیاست (یا حداقل وجه ضروری هر سیاستی) است و نام مردم در این جا اشاره دارد به نمونه‌ی رادیکال‌تری از سوژکتیویته‌ی سیاسی. در اینجا مردم تنها ماهیت وجودشناختی امر سیاسی نیست، یعنی نام امر سیاسی نیست. اما وجود و نام سوژه‌ی امر سیاسی هست.

در نظریه‌ی پوپولیسم، منطق و چگونگی شکل‌گیری سوژه‌های سیاسی و هویت‌های جمعی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. هویت‌ها تنها زمانی وجودشان تصدیق می‌شود که به‌طور سیاسی ساخته شوند. در مقاله‌ی پوپولیسم در این نام چیست^۴، لاکلائو این رویکرد را ارائه می‌کند که کنش‌های سیاسی برسازنده‌ی سوژه‌های کنش سیاسی‌اند. یعنی باید کنش را نه بیانگر سرشت درونی سوژه‌ها، بلکه برسازنده‌ی سوژه‌ها بدانیم. همان‌طور که هر گفتمانی سیاسی است و مفصل‌بندی کرداری سیاسی محسوب می‌شود، ماهیت عاملان اجتماعی نیز توسط کردارهای سیاسی برساخته می‌شوند (Laclau, 2005:33). البته کنش سیاسی اولویت انتولوژیک نسبت به عامل اجتماعی ندارد، بلکه اولویت آنتیک دارد.^۵ اولویت آنتولوژیک کنش سیاسی، عامل سیاسی را به تهنشست تاریخی کنش سیاسی بدل می‌کند. در تحلیل لاکلائو، کنش‌ها واحدهای پایه‌ای تری قلمداد می‌شوند و گروه محصول مفصل‌بندی کنش‌های اجتماعی می‌شود. لاکلائو می‌نویسد:

«این پرسش که چه کسی یا چه چیزی روابط اجتماعی را تغییر می‌دهد، در واقع محلی از اعراب ندارد. مسئله این نیست که کسی یا چیزی بتواند بر تغییر یا مفصل‌بندی تأثیر

1 literal
2 figural
3 catachrestical

۱ این مقاله فصل اول از کتاب پوپولیسم و آینده‌ی دموکراسی است که لاکلائو در سال ۲۰۰۵ میلادی نوشته است.

۲ لاکلائو این دو اصطلاح را از هیدرگ وام گرفته است.

۶. پوپولیسم و سوژه‌ی نهایی

همان‌طور که در آثار پس از تأملاتی تازه بر انقلاب زمان ما شاهد آن هستیم، لاکلائو به سوژه‌ی سیاسی جدای از مواضع سوژه با فرآیند «نامیدن» معنای تازه‌ای می‌بخشد. در ادامه، می‌خواهیم مفهوم پوپولیسم را به‌عنوان سوژه‌ی سیاسی نظریه‌ی لاکلائو به‌طور دقیق‌تر مورد واکاوی قرار دهیم.

«مطالبه»^۱ اصطلاحی است که لاکلائو تعریف پوپولیسم را با آن آغاز می‌کند. مطالبه «به‌عنوان عامل ابتدایی دخیل در ساخته‌شدن پیوند اجتماعی» (لاکلائو، ۱۳۸۸: ۳۱). مطالبه یا مطالبه‌ی اجتماعی، کوچک‌ترین واحد تحلیل پوپولیسم است.^۲ بر اساس اظهارات لاکلائو در مقدمه‌ی خرد پوپولیستی، ویژگی تمام مطالبات است که بخواهند در نظمی قطعی قرار بگیرند. مطالبه نیازمند نوعی کلیت است تا بتواند در یک سیستم به‌عنوان یک ادعا (مطالبه) ظاهر شود. اما مطالبه نمی‌تواند خود را همچون تمامیتی منسجم شکل دهد.

واژه‌ی «مطالبه» دارای معنای دوپهلویی است که لاکلائو هر دو معنا را به کار می‌گیرد. معنای اول آن درخواست و تقاضا^۳ است و معنای دوم اش ادعا کردن^۴ و مصرانه خواستن. به گفته‌ی او حتی این ابهام معنایی به درد می‌خورد، زیرا در انتقال از درخواست به ادعاست که یکی از اولین ویژگی‌های تعیین‌کننده‌ی پوپولیسم را خواهیم یافت (Laclau, 2005a: 73). تفاوت آن‌ها وابسته به این است که چگونه مفصل‌بندی شوند و چگونه با آن‌ها برخورد شود.

در تقاضاهای نوع اول، مطالبات به‌موقع یا تک‌تک برآورده می‌شوند و از این‌رو موجب هیچ شکاف یا مرزی در امر اجتماعی نمی‌شوند. در این حالت که مطالبات با کمترین تنش برآورده می‌شوند، با مطالبات جزئی و منفردی سروکار داریم که منطق تفاوت بر آن‌ها حاکم است. این مطالبات، مطالبات دموکراتیک هستند که به طریقی غیرآنتاگونیستی توسط مرجع دارای قدرت برآورده می‌شوند. اما در مطالبه به معنای دوم، این درخواست رد می‌شود یا به تعویق می‌افتد و به نارضایتی اجتماعی و تغییر در منطق‌های اجتماعی منجر می‌شود. ویژگی مشترک این مطالبات سلبی بودن آن‌هاست. مطالبات مختلف در این امر که برآورده نمی‌شوند باهم مشترک‌اند. این امکان وجود دارد که مطالبات هم‌ارز پاسخ‌نگرفته شروع به پیوستن به یکدیگر کنند و سوژه‌ی اجتماعی وسیع‌تری را بسازند. به همین سبب اگر مطالبات نتوانند به‌طور جداگانه پاسخ داده شوند، باوجود منفک و جزئی بودنشان، زنجیره‌ی هم‌ارزی^۵ ممکن است شکل بگیرد و همه‌ی مطالبات برآورده‌نشده در اتحادی موقت به یکدیگر بیوندند. منطق هم‌ارزی جایگزین منطق تفاوت می‌شود.

1 demand
2 Minimal units of analysis
3 request
4 claim
5 Equivalence chain

بگذارند و آن را ایجاد کند، توگویی هویت آن از پیش از این تأثیر گذاری مشخص بوده است، بلکه به وجود آمدن این تأثیر [و این اثر گذاری] خود بخشی از بر ساخت هویت عاملی است که دارد موجب این تغییر می شود... برای مثال نمی توان پرسید عامل هژمونی چه کسی است؛ اما در عوض می توان پرسید، چگونه فردی در خلال مفصل بندی هژمونیک به سوژه تبدیل می شود» (Laclau, 1990b:210-11).

لاکلانو همان طور که با استدلالی مفصل در ابتدای کتاب تأملاتی تازه بر انقلاب زمان ما از نظریه ی مارکس مبتنی بر شکل گیری هویت اجتماعی با داشتن جایگاهی در روابط تولید گذر کرد، در خرد پوپولیستی نیز بر این باور است که هویت یک گروه اجتماعی نه منتج از وضعیتی ثابت در جامعه، بلکه نتیجه ی فرآیند مفصل بندی هژمونیک است. تنها چیزی که به یک گروه هویت و وحدت می دهد، نامی است که در فرآیند مفصل بندی به خود می گیرد. بدین ترتیب لاکلانو اولاً پوپولیسم را که پدیده ای به حاشیه رانده شده و بدنام شده بود، دوباره وارد منطق سیاست کرد. دوماً «مردم» به مثابه نامی برای سوژه کتیویته ی سیاسی به این عرصه بازگشت.

عملکرد منطق هم ارزی بدین گونه است که هویت های هم ارزی را ایجاد می کند که نفی محض یک نظام گفتمانی است. این منطق شکافی در نظام تفاوت ها ایجاد می کند و سازنده ی مرزهای سیاسی بین دو اردوگاه متخاصم است. منطق تفاوت بالکل عکس منطق هم ارزی است. در حالی که منطق هم ارزی به دنبال تقسیم فضای اجتماعی با متراکم کردن معنا حول دو اردوگاه متخاصم است، پروسه ی مبتنی بر منطق تفاوت در پی تضعیف و جابه جا کردن مرز قاطع قطب های آنتاگونیستی است. بنابراین در بر ساختن امر اجتماعی، یا بر یک جزئیتی از مطالبات که ارتباطی افتراقی با سایر مطالبات دارد تأکید می شود، یا بر چیزی که همه ی جزئیات به طور مشترک دارند. اولین شیوه منطق تفاوت است و دومی که مرز آنتاگونیستی می کشد، منطق هم ارزی (Laclau, 2005a: 77-78).

منطق هم ارزی باعث تضعیف ویژگی افتراقی هویت های اجتماعی موجود در زنجیره می شود. همان طور که منطق تفاوت حاکم بین برهه های گفتمانی هویت های آن ها را در رابطه هایی افتراقی برمی سازد، منطق هم ارزی هویت اجزاء خود را بر اساس روابط تشابه بر پایه ی نفی - بواسطه ی امر بیرونی سازنده - می سازد. البته هویت حاصل از هم ارزی، ماهیت افتراقی هویت ها و مطالباتی را که به هم پیوسته اند، باطل نمی کند. اما جدایی آن ها از بین می رود و موجب همبستگی میان سوژه های مطالبه می شود. بدین ترتیب با شکل گیری موفقیت آمیز یک زنجیره ی هم ارزی، مطالبات دموکراتیک مجزا اکنون به مطالبات جمعی پوپولار تبدیل شده اند و سوژه ی پوپولار شکل می گیرد. مطالبات پوپولار «مردم» را به یک عامل تاریخی بالقوه تبدیل می کنند. بنابراین باز تجمیع مطالبات، اولین پیش شرط مفصل بندی سیاسی است که پوپولیسم نام دارد.

از آنچه تاکنون گفتیم دو سوژه ی مطالبه حاصل می شود:

۱- سوژه ی دموکراتیک؛ سوژه ی سربراهی که همچون جزئیتی افتراقی ظاهر می شود. سوژه ی پوپولار؛

۲- سوژه‌های که از همبستگی سوژه‌های مطالبه، به‌واسطه‌ی هم‌ارزی مطالبات برساخته می‌شود.

هم‌گرایی کثیری از مطالبات اجتماعی برآورده نشده و ناتوانی سیستم نهادی در جذب افتراقی آن‌ها موجب گسستی پوپولیستی می‌شود. این گسست، شکافی آنتاگونیستی میان دو اردوگاه^۱ است. زنجیره‌ی هم‌ارزی همراه می‌شود با تقسیم جامعه به دو اردوگاه متخاصم: اردوگاه قدرت و اردوگاه ستم دیدگان. مرزی میان «ما» و «آن‌ها» کشیده می‌شود و در اردوگاه «ما» سوژه‌های منفرد و ناهمگن به‌واسطه‌ی مفصل‌بندی مطالبات پاسخ نگرفته به سوژه‌ی مردمی تبدیل می‌شود. قرارگرفتن خصمانه‌ی ما در مقابل آن‌ها به مطالبات وجه مبارزه‌گرانه می‌دهد. «دشمن» عنصر بیرونی برسازنده‌ای است که مردم را می‌سازد. پوپولیسم بدون برساخت گفتمانی یک دشمن نمی‌تواند شکل بگیرد. باید شکاف یا مرزی میان مردم و دشمن ایجاد شود. بنابراین حداقل دو پیش‌شرط برای پوپولیسم وجود دارد: اول، به وجود آمدن یک مرز آنتاگونیستی است که مردم را از قدرت جدا کند. دوم، مفصل‌بندی هم‌ارز مطالبات است که امکان به وجود آمدن مردم را محقق کند (Laclau, 2005a:76).

لاکلاو بر دو جنبه از هویت‌های پوپولار تأکید می‌کند: نخست، این هویت‌ها مطالبه‌ای را می‌نمایاند که از درون شکافته است؛ از طرفی یک مطالبه‌ی جزئی باقی می‌ماند. از طرف دیگر، دلالت می‌کند بر یک کلیت، یعنی تمامیت زنجیره‌ی مطالبات هم‌ارز. دوم، هویت پوپولار حول دال‌هایی شکل می‌گیرد که به زنجیره‌ی هم‌ارزی به‌مثابه یک تمامیت ارجاع می‌دهند. بنابراین، هرچقدر این زنجیره وسیع‌تر باشد، هویت ضعیف‌تر است؛ زیرا دال‌ها کمتر به مطالبات جزئی اصلی الصاق می‌شوند و کلیت زنجیره بر مطالبات جزئی برتری می‌یابد (Laclau, 2005a:95).

هویت‌های سیاسی-گفتمانی همواره در نقطه‌ی تلاقی منطق‌های تفاوت و هم‌ارزی برساخته می‌شوند. اما این برساخته شدن و شکل‌گیری هویت سیاسی نوظهور از خلال هم‌ارزی چگونه رخ می‌دهد؟ لاکلاو در اینجا ضرورت بازنمایی نمادین هم‌ارزی در قلمروی زبان را پیش می‌کشد که بدون آن زنجیره‌ی مطالبات متکثر نمی‌توانند همچون یک کل بازنمایی شوند. بازنمایی زنجیره‌ی هم‌ارزی تنها در صورتی ممکن است که یکی از مطالبات جزئی در حین جزئی بودن، همچون دالی کل زنجیره را بازنمایی/نماینده‌ی کند. درواقع، بازنمایی به‌واسطه‌ی عملکرد یک «نام» انجام می‌گیرد. این نام یا همان عنصر جزئی و خاص که نقش تمامیت بخشی و همگن‌سازی مطالبات جزئی را به عهده دارد، «دال تهی»^۲ نام دارد. برای آنکه نام بتواند علت یک چیز بشود، باید دال تهی باشد. تهی بودن دال نتیجه‌ی مستقیم برقراری رابطه‌ی هم‌ارزی مطالبات است که دال تهی به‌مثابه دال مرکزی برای آن‌ها باشد.

اما دال تهی نزد لاکلاو، دال محض یا دال بدون مدلول نیست. دال تهی خارج از قلمروی دلالت قرار نمی‌گیرد، بلکه «جایی در نظام دلالت است که به‌طور برسازنده‌ای غیرقابل بازنمایی است؛ به این معنا تهی است، اما این تهی بودن است که من می‌توانم دال آن را بیابم. زیرا ما

1 camp

2 Empty signifier

با یک تهی بودگی^۱ در دلالت سروکار داریم» (Laclau, 2005a:105). هرناندازه زنجیره‌ی هم‌ارزی طولانی‌تر باشد، دالی که دال مرکزی این زنجیره است، تهی‌تر است. دال تهی نقش «نقطه‌ی دوخت»^۲ را بازی می‌کند. نقطه‌ی دوخت اصطلاحی لکانی است که بر اساس آن حرکت بی‌پایان دلالت و لغزندگی همیشگی مدلول زیر دال در نقاط دوخت متوقف می‌شوند و دال و مدلول به‌طور موقت در این نقاط به هم گره می‌خورند و تثبیت می‌شوند. در زنجیره‌ی هم‌ارزی نیز عناصر پراکنده و ناهمگون^۳ تشکیل‌دهنده‌ی زنجیره، توسط دال تهی سروسامان می‌گیرند و به‌مثابه یک کل منسجم، یک مردم یکپارچه، بازنمایی می‌شوند.

بنابراین دال تهی انسجام و پیوستگی موقتی به محتوای مطالبات در یک گفتمان پوپولیستی می‌بخشد. تجمع عناصر ناهمگون با یکدیگر تنها از طریق این دال که عبارت است از یکی از مطالبات جزئی درون زنجیره‌ی هم‌ارزی میسر می‌شود. این فرآیند که به‌موجب آن یک مطالبه‌ی جزئی نماینده‌ی کل یک زنجیره‌ی هم‌ارزی می‌شود، همان هژمونی است. همگونی و یکپارچگی پیامد یک صورت‌بندی هژمونیک است. هژمونی در این مفهوم رابطه‌ای است که در آن جزئی‌تی مشخص تبدیل به نام یک کلیت سراسر قیاس‌ناپذیر می‌شود.^۴

پس آشکار می‌شود که سوژه‌ی پوپولار بر مبنای تولید گفتمانی دال‌های تهی ساخته می‌شود. یعنی وقتی دال‌ها از محتوای جزئی گرایانه‌ی خود تهی می‌شوند و تنها یک نام نقش بازنمایی را عهده‌دار می‌شود. این دال دیگر محدود به یک مدلول خاص نیست و از محتوای جزئی و افتراقی‌اش خالی شده و از ارجاع گسترده‌تری برخوردار می‌شود. چنین اتحادی میان مطالبات مردمی به‌واسطه‌ی فرم نمادین هم‌ارزی مبنای ظهور سوژه‌ی انقلابی است و در گفتمان پوپولیستی نام این سوژه به‌طور معمول «مردم» است. چنان‌که ملاحظه کردیم، سوژه‌ی انقلابی وابسته است به به وجود آمدن یک زنجیره‌ی هم‌ارزی و از این‌رو، وابسته به به وجود آمدن یک مرز درونی. به این معنا، مردم یک امر اجتماعی موجود نیست. بلکه یک دال (نام) است که فقدان موجود در خود اجتماع را مفصل‌بندی می‌کند.

در تشخیص معنای «مردم»، لاکلاو تمایز میان «پلبس»^۵ و «پوپولوس»^۶ را مورد توجه قرار می‌دهد. این دو واژه که حاکی از معنای مبهم مردم است، اولی به معنای محرومان، مطرودان، فقرا و دومی به معنای توده‌ی انبوه مردم، معادل همگان است. عقل پوپولیستی نزد لاکلاو عبارت است از منطق ساخته‌شدن مردم از خلال تبدیل پلبس به پوپولوس، یعنی از رهگذر تصرف هژمونیک فضای خالی کلیت توسط زنجیره‌ای از جزئیات‌های محذوف یا همان تبدیل مردم به مردم. برای رادیکال شدن این تمایز، باید یک مرز آنتاگونیستی بین این دو کشیده شود. البته

1 void
2 point de caption

۳ امر ناهمگون (heterogene) مازادی است که در یک سیستم افتراقی خاص جذب و حل نمی‌شود.

۴ منطق هژمونی را می‌توان با منطق حاکم بر ایزه‌ی a لکان مقایسه کرد. ایزه‌ی a در مقام ایزه‌های جزئی، همچون بخشی یا تکه‌ای از یک کل، همچون چیزی درون یا عضو یک چیز دیگر، در عمل با خود آن کل یا با خود آن چیز یکی می‌شود و جای آن را می‌گیرد. یعنی، کلیت جز به وساطت یکی از اجزایش تصور پذیر نیست. در یک رابطه‌ی هژمونیک نیز امر جزئی تجسم امر کلی را به عهده می‌گیرد.

5 plebs
6 populus

این آنتاگونیسم به‌طور دیالکتیکی قابل بازیافتن نیست، زیرا با هویت‌های کاملاً بخیه زده شده سروکار ندارد، بلکه با هویت‌های شکست‌خورده‌ای سروکار دارد که با هر آنچه نمود دشمن بیرونی است، مسدود شده‌اند.

مردم به‌عنوان یک دال تهی، دالی است که سوژه را برای تمام دال‌های دیگر در زنجیره‌ی هم‌ارزی بازنمایی می‌کند. سوژه هرچقدر بی‌نام و غایب باشد، باید به‌واسطه‌ی یک نام بازنمایی شود. نام مانند برجسیبی نیست که به چیزی بزنی که قبل از این فرآیند برچسب زدن/ نام‌گذاری وجود دارد، بلکه نام علت وجودی یک چیز است که به این فرآیند نامیدن وابسته است.^۱ اتحاد سوژه‌های پوپولار نیز در سطح نامیدن است که به دست می‌آید، نه در سطحی مفهومی؛ نامی که به‌ضرورت موقت و به لحاظ سیاسی الزام‌آور است، زیرا دال‌های دیگر در زنجیره‌ی هم‌ارزی به‌واسطه‌ی این نام مجاور هم قرار می‌گیرند. نزد لاکلاو پوپولیسم بیش از آن که مفهوم امر سیاسی باشد، نام امر سیاسی است. برای روشن شدن مطلب به تفاوت مفهوم ۲ و نام ۳ نزد لاکلاو باید اشاره کنیم. محتوای یک مفهوم حاصل موقعیت افتراقی آن مفهوم با مواضع افتراقی دیگر است. به‌عبارت‌دیگر بر اساس منطق تفاوت است که مفهوم شکل می‌گیرد. اما نام مبتنی بر منطق هم‌ارزی است. یک نام به‌مثابه یک دال مرکزی در منطق هم‌ارزی است که حول آن تفاوت‌ها شکل گرفته‌اند. نام بدون آن که به هیچ قرین مفهومی، هیچ مدلولی ارجاع بدهد، تمامیت یک نظام دلالت را بازنمایی می‌کند (Marchart, 2005c:6).

این عملکرد بازنمایی نام دوگانه است: نام آنچه را که می‌تواند اصل هویت این زنجیره باشد، در قلمروی آنتیک امر سیاسی بازنمایی می‌کند. اما در عین حال نمونه‌ی انتولوژیکال غایب سوژه‌ی سیاسی را در قلمروی آنتیک امر اجتماعی بازنمایی می‌کند. مردم ماهیتی انتولوژیک دارد و در یک نبرد سیاسی ساخته می‌شود، نه آن که پیشاپیش موجود باشد (امری آنتیک). لاکلاو می‌نویسد «پوپولیسم مترادف به چالش کشیدن نظم نهادی از رهگذر برساخت سوژه‌ای ستم‌دیده به‌مثابه عاملیتی تاریخی است» و این را همان «سیاست» می‌داند. مردم در طی نبردی سیاسی ساخته می‌شود. مردم یا همان سوژه‌ی جمعی سیاست، از تقسیم جامعه به دو اردوگاه آنتاگونیستی حاصل می‌شود و با آن میان رفتن مرکزگی ما و آن‌ها این سوژه نیز نابود می‌شود. به همین دلیل، لاکلاو پایان پوپولیسم را پایان سیاست می‌داند.

۱ برای روشنتر شدن مراد لاکلاو از «نام» و «نامیدن» همانطور که خود او درصدد این امر برمی‌آید، به بررسی این مسئله در فلسفه‌ی تحلیلی میردازیم: در فلسفه‌ی زبان توصیف‌گرایان (Descriptivists) مانند راسل بر این باور بودند که نامهای خاص به ایزه‌ی خود به‌واسطه‌ی یک یا مجموعه‌ای از ویژگی‌های وصفی (descriptive features) مربوط می‌شوند. مثال سنتی آن نام «ارسطو» است که وصف آن «معلم افلاطون» هست. لاکلاو مثال به‌روزتری می‌زند: «جورج دبلیو بوش» همچون دال صلب (Rigid Designator) برای «رئیس‌جمهور امریکا که به عراق حمله کرد» (Laclau, 2005a:101). از طرف دیگر ضدتوصیف‌گرایان (Antidescriptivists) مثل کریبکی علیه این مدعا به استدلال می‌پردازند: حتی اگر در جهانی دیگر بوش به عراق حمله نکرده باشد و ارسطو به‌جای فیلسوف نقاش باشد، باز هم نام «بوش» و نام «ارسطو» برای آن‌ها به کار می‌رود. کریبکی در «نام‌گذاری و ضرورت» استدلال می‌کند که نامهای دال صلب هستند که به یک و تنها یک ایزه در تمام جهان‌های ممکن ارجاع می‌دهند. آن‌ها ایزه‌ی خود را نه به‌واسطه‌ی یک یا مجموعه‌ای از وصف‌ها بلکه از طریق یک عمل نامیدن اصلی و بنیادی دلالت میکنند. لاکلاو در اینجا به سراغ زیرک می‌رود که معتقد است توصیف‌گرایان نمیتوانند پاسخی به این مسأله بدهند که چه چیز ایزه‌ی دال صلب را در همه‌ی جهان‌های ممکن باوجود وصف‌های متفاوت، با خودش این‌همان می‌کند. لاکلاو پاسخ لکان به این مسأله را پیشنهاد می‌دهد: آنچه هویت ایزه را در همه‌ی وضعیت‌های خلاف واقع ضمانت می‌کند، چیزی به‌جز اثر معطوف به گذشته‌ی (retro-active) خود نامیدن نیست. نام خود دال است که هویت ایزه را تأمین می‌کند (Marchart, 2005c:6). لاکلاو با این موضع موافق است. هویت هر ایزه‌ی نتیجه‌ی معطوف به گذشته‌ی خود فرآیند نامیدن است. برای مثال نزد لاکلاو هویت «مردم» توسط نام «مردم» صرفاً بیان نمی‌شود، بلکه از این فرآیند ناشی می‌شود. بنابراین نامیدن نه به معنای جدیدی مولد میشود. بدین گونه که به‌جز دلالت کردن خاصیت اجرایی (Performativity) پیدا می‌کند. لاکلاو با استفاده از نظریه‌ی لکان، نام‌دال را از هرگونه بندگی مدلول رها می‌کند. «هویت و یگانگی ایزه از خود عملکرد نامیدن نتیجه می‌شود» (Laclau, 2005a:104). نظریه‌ی @ لکان در نظریه‌ی پوپولیستی لاکلاو جای خود را می‌یابد و لاکلاو به بسط نظریه‌ی وی می‌پردازد.

نتیجه گیری

سوژه به عنوان وجودی متحد، یکپارچه، ثابت، همگون و عقلانی، نزد لاکلاو به تمامی انکار می شود و جای سوژه‌ی سفت و پُر مدرن را سوژه‌ی شکاف، تصمیم ناپذیر، متغیر و موقت می گیرد. اما چندپارگی و تصمیم ناپذیری سوژه نه تنها نقطه‌ی ضعف و عامل کنش ناپذیری سوژه نمی شود، بلکه به نظر لاکلاو این سوژه تنها سوژه‌ی کنش گر و عامل هرگونه تغییر اجتماعی است.

لاکلاو با عبور از انگاره‌ی «فرد»، از بسیاری از معضلات پیش روی این تصور عبور می کند، بدون آن که در دام فرض سوژه‌ی جمعی وحدت یافته در طبقه یا گروهی خاص و یا «توده» ی بی خرد بیافتد. تعریف سوژه به «مواضع سوژه» خاصیت‌هایی چون پیش آمدگی و مشروط بودن به این مفهوم اعطا می کند که امکان رها شدن از ساختارگرایی آلتوسری، در حین قرار گرفتن در ساختاری به نام گفتمان را فراهم می کند. گفتمان به خاطر داشتن ساختار موقتی و پیش آمده، کنش گران اجتماعی را می زاید و سوژه کتیویته ی سیاسی با کنش ورزی آن‌ها معنا می یابد.

سوژه‌ی سیاسی عاملی دارای هویت از پیش تعیین شده که به عنوان اساس روابط اجتماعی دست به کنش گری بزند نیست. اتفاقاً سوژه‌ی او ناشی از بحران هویت اوست که در از جادرفتگی های گفتمان قرار دارد و این هویت شکست خورده و شکاف و چندپارگی سوژه است که کنش سیاسی او را رقم می زند. ضرورت ساختار دام سوژه است و لاکلاو امکان برساخت کامل ساختار را رد می کند. از جادرفتگی ساختار و بحران هویت منجر به هویت یابی و تصمیم سوژه در وضعیت تصمیم ناپذیری می شود. این تصمیم «من» است که او را تبدیل به سوژه می کند. بنابراین با وانمود کردن هویت یابی، سوژه خودش هویت اش را تغییر می دهد.

هویت سوژه رابطه‌ای، متغیر، غیر ضروری، افتراقی و دوپاره است. در این نسبت افتراقی هویت‌ها که به تضاد و طرد هم راه می برد، تعیین هر هویتی ملازم است با سرکوب هویت‌های دیگر و کردار قدرت. به عبارتی دیگر، آنتاگونیسم مانع و درعین حال شرط شکل گیری هویت است و منطق هژمونی مهم ترین عامل در عرصه‌ی هویت یابی است. بنابراین، سوژه امری سیاسی است و دربردی آنتاگونیستی شکل می گیرد.

خارج از قلمروی امر سیاسی هویتی وجود ندارد. برای لاکلاو امر سیاسی امری آنتولوژیک است و از آنجاکه هر هویت اجتماعی‌ای سیاسی است، سوژه و برساخت آن در قلمروی امر سیاسی وجهی آنتولوژیکال دارد. لاکلاو همچون بسیاری از فیلسوفان در صدد تعریف هستی شناسی خود مقدم بر سیاست و اجتماع بر نمی آید، بلکه نقطه‌ی آغاز او امر سیاسی است. مرکزیت «هژمونی» در نظریه‌ی لاکلاو دال بر هستی شناسی سیاسی اوست که شکل دهنده‌ی سوژه‌ی سیاسی یا به عبارتی صریح تر تنها سوژه‌ای است که می توان از آن سخن گفت.

از سوی دیگر، سوژه‌ی سیاسی لاکلاو نه سوژه‌ای فردی که در برابر تمامیتی اجتماعی دست به کنش تغییر یا مقاومت می زند، بلکه سوژه‌ای پوپولار است که در عرصه‌ای آنتاگونیستی با واسطه‌ای نمادین شکل می گیرد. لاکلاو در هستی شناسی‌ای که در محدودیت‌های تجربه گرایانه و رئالیستی اسیر نمی شود، از بسیاری از نظریه پردازان سیاسی فاصله می گیرد و گستره‌ی امر سیاسی را تا نهایت‌های آن بسط می دهد.

لاکلائو به درستی درمی‌یابد که برای دفاع از سوژه و عاملیت آن باید پا در عرصه‌ی نمادین بگذارد و به جای سخن گفتن از عینیت یافتگی، بر مفهوم «بازنمایی» تأکید کند. سوژه‌ی سیاسی با واسطه‌ی نام «مردم» در مفصل‌بندی‌های موقت است که معنا می‌یابد. سوژه‌ای پیش‌آمده، موقت و لرزان که به واسطه‌ی نظام دلالت، به سوژه‌های انقلابی تبدیل می‌شود.



منابع

الف) منابع فارسی

ژیک، اسلاوی؛ لاکلاو، ارنستو. (۱۳۸۸). *در ستایش پوپولیسم*، ترجمه‌ی عباس ارض‌پیم، محمد ایزدی. تهران: رخداد نو.

لاکلاو، ارنستو. (۱۳۸۵). *واسازی، عمل‌گرایی، هژمونی در دریدا و رورتی (کریچلی و دیگران)*، ترجمه شیوا رویگریان، تهران: انتشارات گام نو.

کورنر هوی، دیوید (۱۳۸۳). *مقاومت انتقادی*، ترجمه‌ی عباس ارض‌پیم، در *vita pratica*

ب) منابع انگلیسی

Best, Beverly. (1989). **Posting Marxism, a totalizing critique of Fredric Jameson and Ernesto Laclau**, university of British Columbia

Bowman, Paul. (2007). **Post-marxism Versus Cultural Studies: Theory, Politics and Intervention**, Edinburgh university press

Butler, J.; Laclau, E.; Zizek, I. (2000). **Contingency, Hegemony, Universality** [Contemporary Dialogues On The Left], Verso

Critchley, S.; Schroeder, W. R. (1999). **A Companion to Continental Philosophy**, Oxford: Blackwell

Donald E. Hall. (2004). **Subjectivity**, London: Routledge

.Davies, Tony. (1997). **Humanism**, London: Routledge

Howarth, D.; Norval, A. J.; Stavrakakis, Y. (2000). **Discourse Theory and Political Analysis Identities, Hegemonies and Social Change**, Manchester: Manchester University

Hudson, P. A. (2011). *The Concept of the Subject in Laclau*, **politikon: South African journal of political studies**

Krips, Henry. (2012). *New Social Movements, Populism and the Politics of the Life Word*, **Cultural Studies**, Version of record first published: 11 Jan 2012

Lefort, C. (1988). **Democracy and Political Theory**, Minneapolis: University of Minnesota Press

Laclau, E. (1993a). *Discourse*, in **The Blackwell Companion to Contemporary Political Philosophy**, By R. Goodin and P. Pettit (eds), Oxford: Blackwell

Laclau, E. (1993b) *Power and representation*, in M. Poster (ed.), **Politics, Theory and Contemporary Culture**, New York: Columbia University Press

.Laclau, E. (1996) **Emancipation (s)**. London: Verso

Laclau, E. (2005b) *Populism: What's in a name?*, in **The Populism and the mirror of democracy**. London: Verso

Laclau, E.; Mouffe, C. (1982). *Recasting Marxism: hegemony and new political movements*, **Socialist Review**, 12, November

Laclau, E.; Mouffe, C. (1985a). **Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics**, London: Verso

Laclau, E.; Zac, L. (1994). *Minding the gap: the subject of politics*, in E. Laclau (ed.), **The Making of Political Identities**, London: Verso

.Laclau, E. (1990a). **Politics and Ideology in Marxist Theory**, London: Verso

.Laclau, E. (1987). *Class War and After*, in **Marxism Today**, April 1987

Laclau, E. (1985b). *New social movements and the plurality of the social*, in Slater, D. (ed), **New Social Movements and the State in Latin America**, Amsterdam, CEDLA, p. 26

.Laclau, E. (1990b). **New Reflections on the Revolution of Our Time**, London: Verso

.Laclau, E. (1991). *God only knows*, in **Marxism today**, p. 56-59

Laclau, E. (2001b). *Can Immanence Explain Social Struggles?*, **Diacritics**, winter 2001, p:3-10

Laclau, E. (2005a). **On Populist Reason**, London: Verso

Marchart, O. (2007). **Post-Foundational Political Thought: political difference in Nancy**, Lefort, Badiou and Laclau., Edinburgh: Edinburgh University Press

Marchart, O. (2005c). *In the Name of People, Populist Reason and Subject of the Political*, **Diacritics**, Vol. 35, No. 3 (Autumn, 2005), pp. 2-19, Published by The Johns Hopkins University Press

Simon, Tormey; Jules, Townshend. (2006). **Key Thinkers, from Critical Theory to Pot-Marxism**, London: Sage

.Therborn, Goran. (2008). **From Marxism to Post-Marxism?**, london: Verso

.Torfing, J. (1999). **New Theories of Discourse**, London: Wiley-Blackwell

.Torrance, John. (2007). **Western Marxism**, Hertford College: University of Oxford